

واقعیت های انقلاب ۵۷

فرهنگ قاسمی



اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این ۳۳ سال از ظرفیت خود استفاده نکرده که هیچ، بلکه از گذشته خود درسی هم برای اتحاد و همبستگی نگرفته است و کماکان در چند دستگی و ناهماهنگی نیروها به سر می‌برد. اپوزیسیون امروز جمهوری اسلامی همانند منظومه‌ای است بدون مرکزیت اما پر از اقمار کوچک و بزرگ که به شدت از نبود گرمای هسته مرکزی رنج می‌کشد و در تاریکی به سر می‌برد.

سی و سه سال گذشت و باز سالگرد انقلاب ۱۳۵۷ فرا رسید و مشاهده می‌کنیم هر کس از ظن خود درباره این سالروز سخنی می‌گوید یا مطلبی می‌نویسد، آنچه مرا تشویق به نگاشتن این مطلب کوتاه می‌کند، کوششی دربرخورد با واقعیت های انقلاب ۵۷ و تبعات آن با شرایط امروز ما است.

در دوران انقلابات، ملتها همچون مردمانی قحطی زده در مقابل امکانات تازه و متنوع قرار می‌گیرند و همانند گرسنگان و تشنگان از نخستین امکان بسیار گاهی بطور افراطی سد جوع می‌کنند و چون از شرایط بحران قحطی بیرون آمده اند در امر انتخاب عجولند و به طور سطحی تصمیم می‌گیرند. سپس انتخاب خود را حقیقت مسلم و مطلق می‌گمارند.

در انقلاب ۵۷ همه آزادی‌خواهان ایران یا اشتباه کردند و یا خطر جمهوری اسلامی و حاکمیت رژیم ارتجاعی را ندیدند و به روح الهه خمینی اعتماد کردند. در نتیجه آن، اعتماد سنتی غالب بر جامعه مذهبی و اطاعت کورکورانه از رهبر انقلاب، جایگزین رقابت‌های سالم، تفاهم‌های سیاسی و قراردادهای ملی شد. چند ماهی از انقلاب نگذشته بود که بخش بزرگی از معتمدین خمینی، به ویژه کسانی که به او نزدیکتر بودند، از میدان بدر شدند و حاکمیت به دست گروهی افتاد که به آزادی‌خواهی و رأی مردم هیچ اعتقادی نداشتند. دیدیم که سیر تحولات اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای پیشرفت کرد که به مرور همه جریانات سیاسی آزادی خواه و دموکرات و طرفدار استقلال و عدالت اجتماعی یکی‌یکی از صف بیرون شدند، سپس مورد ضرب و شتم و زندان و شکنجه قرار گرفتند. دیدیم که کارگزاران استبداد مانند حزب توده و اقمارش از این شرایط استثنا نشدند تا جایی که امروز از آن حرکت

بزرگ سیاسی و اجتماعی برای آزادی و استقلال کشور دیگر چیزی باقی نمانده است. امروز مشاهده می‌شود که جمهوری اسلامی آنچنان موازین انسانی و حقوق مردمی را زیر پا گذاشت که مشروعیت خود را در همه زمینه‌ها از دست داده است.

بسیاری از ما نمی‌خواهیم هنوز قبول کنیم که نه آن انقلاب بلکه نظام بعد از آن سبب این خرابی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها شد که امروز جامعه ما دچار آن است و هنوز نمی‌خواهیم قبول کنیم آنچه بر ما رفت در اثر ندانم کاری مردان و زنان سیاسی و شاید به دلیل فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه ما باشد. هنوز نمی‌خواهیم قبول کنیم که در وجود آوردن این شرایط ما نیز به سهم خود نقش داشته ایم. شاید به همین دلیل است که تا کنون نتوانسته ایم رفتار و کردار خود را در مسیر ایجاد یک تحول عمیق سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تنظیم و به مدد آن به یک پیمان ملی قابل اجرا برای رهایی مردم از شرایط موجود دست پیدا کنیم.

بسیاری ادعا می‌کنند که امروز جامعه ما برای استقرار نظامی مردمسالار آماده است، به نظر من این بیان با واقعیت منطبق نیست، مردم ما برای پذیرش یک نظام مردمسالار لایق بوده خود را باید آماده کنند. بویژه کسانی که ادعای رهبری و اداره جامعه فردا را دارند هنوز از رفتاری منطبق با اصول و موازین مردمسالاری برخوردار نیستند. واقعیت این است که باید در جستجوی یافتن واقعیت باشیم. واقعیت اینست که ما باید نسبت به حقیقت‌ها شک کنیم و آن را در آزمون تجربه و اندیشه به واقعیت مبدل سازیم. واقعیت اینست که ما تجربه رفتار و زیستار در یک نظام مردم سالار را نداشته ایم. واقعیت اینست که برای برپائی یک نظام مردمسالار ما همگی به آموزش نیاز داریم. واقعیت این است که به راحتی نمی‌توان ادعا کرد که ما از گذشته خود تجربیاتی مثبت برای اداره دمکراتیک جامعه آموخته ایم. آموختن آلیاژی از تجربه و اندیشه به شکلی که بهینه ساز باشد است، هر تجربه موقعی معنا و مفهوم دارد که در رابطه با اندیشه باشد، این در عمل است که انسان کیفیت راستین فکر خود را می‌آزماید. پس اگر ادعا کنیم که از انقلاب چیزی آموخته‌ایم باید دو ماده تجربه و اندیشه را هرگز از نظر دور نسازیم. به همین دلیل شاید بتوان گفت یکی از علت‌های شکست بعد از انقلاب ۵۷ این بود که بسیاری اندیشه مدیریت جامعه را داشتند اما متأسفانه از تجربه‌ای در این زمینه برخوردار نبوده‌اند. واقعیت این است که رژیم سلطنتی در ایران از بین رفت و امروز در میهن ما زمینه‌های بسیار خوبی

برای سکولاریسم و لائیسیته و جدایی دین از دولت فراهم آماده است.

واقعیت این است که، بر اثر اشتباهات بزرگ عده ای مملکت به دست گروهی نالایق و بیگانه با تحولات اجتماعی و سیاسی جهان افتاد که بر اثر آن امروز نظامی در ایران حاکمیت می‌کند که غیر از فقر و بد بختی و عقب ماندگی و انزوای جهانی برای مردم ما چیزی نیاورد و فرهنگ و تمدن ما را که در خدمت رشد تمدن بشری بوده، نه تنها پاسداری نکرده بلکه از آن چهره‌ای دیگر که به هیچوجه با پیشینه فرهنگ و تمدن ایرانی مطابقت ندارد به مردم جهان ارائه داده است. حاکمیتی که از نظر سیاسی تمام آزادی‌های فردی و اجتماعی را زیر پا گذاشته و آزادی‌خواهان و مبارزان اجتماعی را کشته، به زندان‌ها انداخته و یا به تبعید فرستاده است. حاکمیتی که از نظر اقتصادی در شکست کامل است. این رژیم تمامی منابع مادی و غیرمادی مملکت ما را به خدمت برنامه‌های ایدئولوژی اسلام دولتی خود درآورده است و به جای اینکه این منابع را در خدمت مردم قرار دهد از آن بعنوان عاملی برای سرکوب آنان و گسترش ابزار نظامی استفاده می‌کند. حاکمیتی که از نظر اجتماعی در خدمت مردم نیست و مردم را از رفاه اجتماعی و امنیت و تولید کار برخوردار نمی‌کند. حاکمیتی که از نظر استفاده از نیروی انسانی اصل را بر تخصص و کاردانی افراد جامعه نگذاشته بلکه معیار خود را در بکارگیری نیروی انسانی، فقط و فقط براساس ایدئولوژی اسلام دولتی بنا نهاده و بدین ترتیب نیروی انسانی لایق و کارگردان را از مملکت تارانده است.

واقعیت این است که به جرات می‌توان ادعا کرد که اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این ۳۳ سال از ظرفیت خود استفاده نکرده که هیچ، بلکه از گذشته خود درسی هم برای اتحاد و همبستگی نگرفته است و کماکان در چند دستگی و ناهماهنگی نیروها به سر می‌برد. اپوزیسیون امروز جمهوری اسلامی همانند منظومه‌ای است بدون مرکزیت اما پر از اقمار کوچک و بزرگ که به شدت از نبود گرمای هسته مرکزی رنج می‌کشد و در تاریکی به سر می‌برد. در این منظومه گرمای اتحاد و همبستگی جایش را به سرما و پراکندگی داده است. متأسفانه ما هنوز نتوانسته‌ایم به عظمت قدرتی که در اثر همسازی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی به وجود خواهد آمد پی ببریم، یا اگر در نظر به این ادراک رسیده باشیم کارنامه عملی ما نشان می‌دهد که آنرا هنوز بدرستی نیاموخته ایم. واقعیت این است که در این شرایط، اگر این گره گشودنی است، بوسیله مشارکت آزادانه مردم سرانجام خواهد گرفت و اگر معضلات آن از راه احترام به آزادی و مشارکت شهروندان، گشوده نشود جامعه

شکست خورده و نیروی سازندگی و رمق ایستادگی در برابر استبداد را نخواهد داشت و قدرت رزمندگی خود را از دست داده است. راه رهایی از این شکست و سستی و بی رمقی، همت فکری و عملی راسخ زنان و مردان آزادی خواه و متعهد به حقوق انسانی می تواند باشد .

واقعیت این است که امروز قحطی آزادی در جامعه ما از زمان قبل از انقلاب ۵۷ بسیار بیشتر است، پس به تبع آن، حادث شدن دگرگونی در سامانه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی جامعه ما به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود، در چنین شرایطی چه چیزی می تواند این امر را تضمین کند که جامعه ما باز دچار اشتباهات گذشته خود نشود ؟ فراموش نکنیم که اندیشه های ما در تقابل با عمل های ما، واقعیت های ما را می سازند. واقعیت هایی که باید دارای ارزش های تازه باشند تا بتوانند زیست و تولید کنند.

فوریه ۲۰۱۲ پاریس

Farhang.ghassemi@orange.fr